

نقش و جایگاه معلم در جامعه‌ی سرمایه‌داری

فرنگیس بختیاری





نقش و جایگاه معلم در جامعه‌ی سرمایه‌دار

«هستنده‌گی طبقه کارگر»

فرنگیس بختیاری

نقش اجتماعی

منظور از نقش اجتماعی یک فرد یا یک گروه از افراد، کارکرد معینی است که آن فرد یا گروه عموماً در تولید و بازتولید شرایط زیست جامعه به‌عهده دارد. نقش اجتماعی مختص جامعه‌ای معین نیست و در تمام طول تاریخ، مستقل از زمان و مکان و روابط نابرابر وجود داشته و خواهد داشت. فردی که توانایی در انجام کار معین -مانند درس‌دادن، خیاطی، آشپزی، ماهی‌گیری، نویسندگی، نقاشی، خواننده، دانشمند و ...- دارد، در جامعه کار می‌کند و به‌واسطه کارش امکانات زندگی خود و دیگر افراد جامعه را -که کار نمی‌کنند- فراهم می‌کند، نقش اجتماعی‌اش کار برای تولید و بازتولید شرایط زیست است. مهمترین مشخصه نقش اجتماعی این است که ناشی از روابط اجتماعی نابرابر نمی‌باشد، در جامعه‌ای انسانی نیز که روابط انسان‌ها را از سلطه و استثمار باشد، این نقش یا کارکرد معین انسان کماکان وجود خواهد داشت. انسان چند هزار سال پیش در هر نقطه‌ای از جهان، فارغ از جنسیت، رنگ پوست و همه‌ی دیگر مشخصات متفاوتش با انسان‌های دیگر، دارای توانایی انجام کار مشخصی بوده است و این توانایی را بسته به نیازش مصرف می‌کرد یا نمی‌کرد. استفاده انسان از توانایی‌اش در انجام کاری مشخص، نقش اجتماعی واقعی او در جامعه بود، هست و خواهد



بود. در مقابل نقش‌های اجتماعی در جوامع مختلف طبقاتی ایجاد شده‌اند که ناشی از سلطه‌ی فردی و گروهی است و در طول تاریخ در مقطعی به‌وجود می‌آیند سپس از بین می‌روند. به‌طور مثال متعدد پدر خانواده، رئیس بنگاه زراعی، عضو فلان حزب و گروه سیاسی، همسر، مدیر شرکت، بورکرات، بسیجی، سرباز، سپاهی، و ... این نقش‌ها که در روابط سلطه و ناشی از آن به‌وجود آمده‌اند لازمه زندگی طبیعی و آزاد بشر نیستند. همسر نقشی است که فرد را تابع سلطه‌ی خانواده، سنن و قوانین می‌کند، مدیر یک شرکت نقشی است جهت اعمال سلطه‌ی یک فرد بر گروهی که استخدام می‌کند، یا نقش افراد در نظام حوزوی یا ارتشی، همه نقش‌هایی هستند که ناشی از حاکم‌بودن سلطه در جامعه‌ای معین به‌وجود آمده‌اند. این نقش‌ها، ایجابی و غیرواقعیست. نقش اجتماعی یک سرمایه‌دار، یک مقام دولتی، یک زندانبان، یک بازرگان یا یک بسیجی، برای سازمان‌دادن جامعه‌ای با روابط اجتماعی نابرابر و سلسله مراتبی ایجاد شده‌اند. یعنی پیش‌شرط وجود نقش آن‌ها، جامعه‌ای مبتنی بر روابط سلطه است وقتی سلطه سرمایه بر روابط انسان‌ها از بین برود، این نقش‌ها هم از بین خواهند رفت.

نقش اجتماعی معلم

فرایند آموزش، از زمانیکه انسان کار برای تولید و بازتولید شرایط زیست را آغاز کرد، شروع شد. آموزش‌دادن و آموزش‌گرفتن به‌مثابه تکرار و انتقال تجربه یکی از قدیمی‌ترین نقش انسان‌هاست. اجرای «آئین تشریف» به قبیله توسط فردی مسن و تجربه دیده، جهت انتقال فرهنگ قبیله به نوجوانان، نقشی ارجمند و با اهمیت در جوامع اولیه بوده است. معلم، استاد، یک مدرس زبان یا کامپیوتر و یا مربی ورزش همگی یک نقش واقعی است، در هر جامعه‌ای با روابط سلطه یا بدون روابط سلطه، این نقش اجتماعی، اجتناب‌ناپذیر است. اما رئیس یک مدرسه‌ی غیرانتفاعی، مدیر انتصابی یک مدرسه‌ی دولتی، مسئول حراست مدرسه یا معلمی که برای سازمان‌های اطلاعاتی کار می‌کند دارای نقش ایجابی هستند. این نقش‌ها ربطی به جامعه‌ی انسانی ندارند، ایجاد شده‌اند تا سلطه مالک مدرسه و دولت را محافظت کنند و با از بین‌رفتن نظام سرمایه‌داری از بین خواهند رفت اما نقش اجتماعی معلم، نقشی پایدار است و در یک جامعه رها و آزاد هم وجود خواهد داشت، البته با ارج بیشتر و ذهنی آزاد از بند نیازهای زیستی و گفتمان‌های ایدئولوژیک.

جایگاه اجتماعی

شکی نیست که کار آن‌چیزی است که ما را انسان می‌کند؛ کار به انسان امکان زندگی‌کردن، خلاق‌بودن، رشد و شکوفایی می‌دهد. اما همین کار انسان را اسیر نیز کرده‌است. زیرا توانایی کار انسان خاصیتی ویژه، خاص و فراتاریخی است که وقتی مصرف می‌شود، می‌تواند به مازاد تولید منجر شود. در طول تاریخ، سلطه‌گری برای تصاحب این مازاد، هربار به شکلی از روابط اجتماعی نابرابر منجر شده و متناسب با روش تصرف توانایی کار انسان، جایگاه اجتماعی مشابه‌ای به‌همه‌ی انسان‌های تحت سلطه تحمیل شده‌است. تصاحب‌کنندگان مازاد تولید انسان با تحمیل این جایگاه به‌نقش واقعی انسان‌هایی که کارکرد معین در تولید زیست دارند، برای خود نیز جایگاه اجتماعی مشابه ایجاد نموده و این جایگاه را عیناً نقش اجتماعی خود هم معرفی کرده‌اند. اگر نقش انسان‌های تحت سلطه نقشی واقعی، کارا و ارزشمند است که در



جایگاه اجتماعی غیرواقعی محصور شده است، نقش اجتماعی سلطه‌گران نقشی غیرواقعی است زیرا عیناً بیان جایگاه اجتماعی غیرواقعی آنها یا جایگاه سلطه است.

نقش‌های واقعی گرچه به تبع روابط سلطه هر بار جایگاه اجتماعی متفاوتی می‌یابند، اما در جامعه همیشه پایدارند. در صورتیکه جایگاه‌ها و نقش‌های غیرواقعی نتیجه شکل‌گیری روابط سلطه‌ی می‌باشند، با روابط سلطه به وجود می‌آیند و با از بین رفتن این روابط از بین می‌روند. به عبارت دیگر، آنها بدون مناسبات سلطه وجود خارجی نخواهند داشت. مناسبات سلطه نیز با مالکیت شروع شد. مالکیت به عنوان تعلق به یک قبیله یا مالکیت قبیله بر فرد، مالکیت مرد بر زن، مالکیت انسان بر زمین و ابزار کار و مالکیت انسان بر انسان که پایه‌ی اولین تقسیم جامعه به طبقات شد. برده و برده‌دار، جایگاه اجتماعی انسان‌ها در اولین جامعه‌ی طبقاتی بود.

در نظام سلطه‌ی برده‌داری و سرواژ، انسان، توانایی کار و کارش با زور نیزه و شلاق، مجموعاً در قالب «نیروی کار» یا برده (غلام و کنیز) و به عنوان یکی از شرایط تولید خرید و فروش می‌شد. در این نظام نقش واقعی اکثریت افراد تابع جایگاه ایجابی و تحمیلی به نام برده یا سرو گردید. در مقابل جایگاه ایجابی برده‌دار، نقش اجتماعی سلطه‌گران شد. نقش برده‌دار، نقشی واقعی نبود زیرا ناشی از جایگاه‌های ساخته‌شده جدید بود و تنها می‌توانست در آن نظام وجود داشته‌باشد. نظام سلطه‌ی فئودالیت‌ه انسان را به زمین مقید کرد و توانایی کار و کارش در اختیار مالک زمین یا ارباب قرار گرفت. در این دوره جایگاه جدید رعیت و سرو به غالب تولیدکنندگان تحمیل شد و جایگاه‌های ایجابی قبلی کم کم از بین رفت. هر بار با تغییر روابط سلطه، جایگاه‌های جدید اجتماعی برای سلطه‌گران ایجاد می‌شد و کسانی که هیچ نقشی در تولید شرایط زیست نداشتند این جایگاه‌ها را «نقش» خود می‌نامیدند. فئودال، ارباب، خان، کنت، نجیب‌زاده، دوک، خلیفه، واسال، شوالیه، زورگویان تبر به دست و شمشیرزن، راهب و کشیش، و... جایگاه‌های ایجابی مفتخوران جامعه بود که «نقش» آنها نیز اعلام می‌شد. جایگاه‌هایی موقت در فرآیند تاریخ که برای تصاحب مازاد تولید انسان هم‌چنین محافظت از نظام سلطه و سرکوب ذهن و جسم انسان به وجود آمده بودند. به همین جهت اغلب آنها با پایان یافتن مناسبات برده‌داری و ارباب‌رعیتی به تدریج از بین رفتند. و فراموش شدند. اما نقش‌های واقعی همچنان شرایط زیست جامعه را فراهم می‌کردند و به بقای خود ادامه دادند. نقش فرد آموزش‌دهنده یا معلم نیز چنین بود.

شالوده‌ی استثمار در جامعه‌ی سرمایه داری

با جداسدن مازاد تولید انسان از انسان و تبدیل آن به سرمایه، رابطه اجتماعی جدیدی بین استثمارگران و استثمارشوندگان به وجود آورد. این رابطه‌ی جدید با زینت «برابری سیاسی» آراسته شد و جبر اقتصادی را جایگزین زور فیزیکی نمود. دوباره جایگاه‌های نو در سازمان جدید جامعه شکل گرفتند: **جایگاه اجتماعی کارگر و جایگاه اجتماعی سرمایه‌دار** و جایگاه‌هایی بسیار به طبع این دو جایگاه اصلی. بی‌گمان، رابطه‌ی انسان با استثمار ملاک تبیین جایگاه اجتماعی است. درک مسلط و سنتی، با کژاندیشی، استثمار را صرفاً به تصرف مستقیم ارزش اضافی توسط سرمایه‌دار محدود و میدانی بی درو پیکر و تصویری برای جایگاه اکثریت جامعه باز می‌کند. همین درک است که استثمارشدگان واقعی را در در فضایی ایدئولوژیک به نام طبقه‌ی «متوسط» سر در گم کرده است. برای تدقیق استثمار باز هم سراغ سه



مقوله‌ی اساسی آن می‌رویم. **خود انسان، توانایی کار انسان و کار انسان**، سه مقوله با ویژگی‌های مختص به خود در مناسبات سرمایه‌داری.

بر خلاف جامعه برده‌داری و فئودالی، در جامعه‌ی سرمایه‌داری انسان، توانایی کار و کار کاملاً مجزا می‌گردند. انسان با آزاد شدن از بند زمین، مالک حقوقی توانایی کار خود شناخته می‌شود. آنچه انسان در مقابل مزد به سرمایه‌دار یا دولت برای مدت معین می‌فروشد، نه خودش و نه کار وی، بلکه توانایی کار یا نیروی کارش است. آنچه سرمایه‌دار نیز از وی می‌خرد، توانایی کار برای مصرف و بکار بستن حاصل آن، یعنی کار است. سرمایه‌دار انسان را نمی‌خرد، نیروی کارش را می‌خرد، و این نیروی کار یا توانایی کار انسان است که در رابطه‌ی سرمایه‌دارانه تبدیل به کالای نیروی کار می‌شود. کالایی ویژه که دارای این توان است که ارزشی بیشتر از ارزش مبادله خود تولید کند. کالای نیروی کار، مثل همه‌ی کالاها در شرایط اجتماعی و تاریخی معین سرمایه‌داری ارزش مبادله و ارزش مصرف دارد. ارزش این کالا مثل همه‌ی کالاها برابر با مقدار ارزش کالاهایی است (مصطلح به سبب معیشت) که مصرف آن‌ها برای بازتولید آن ضرورت دارد. اما ارزش مصرف نیروی کار مثل کالاهای دیگر نیست. دقیقاً اینجاست که استثمارگران دام استثمار پهن می‌کنند تا از این ویژگی بی‌همتای نیروی کار انسان استفاده نمایند. ویژگی ارزش مصرفی کالای نیروی کار انسان، در حین مصرف یا کار کردن برای سرمایه‌دار به دو صورت بروز می‌کند. **کار مازاد و ارزش مازاد.**

اول، مصرف شدن کالای نیروی کار در مدت معین چه به صورت مولد چه به صورت نامولد همیشه به کار مازاد یا کار اضافی در همان مدت می‌انجامد. کاری بیش‌تر از آنچه برای جبران ارزش نیروی کار عامل کار ضروری است. به علت انجام کار مازاد توسط عامل کار، مزدی که به او پرداخت می‌گردد، فقط ارزش مبادله کالای نیروی کار اوست و برخلاف بوق و کرنای سخنگویان نظام مسلط، «ارزش کارش» نیست. سرمایه‌داران اعم از تولیدی، تجاری یا مالی بدون تصرف کار مازاد قادر به ارزش‌یابی و ارزش‌افزایی سرمایه‌ی خود نیستند. اگر سرمایه تولیدی کار مازاد را غصب می‌کند، سرمایه‌ی نامولد نیز آن را غصب می‌کند. هر دو شکل سرمایه چه مولد چه غیرمولد بخشی از کار کارگر را نمی‌پردازند. عدم پرداخت کامل حق زحمت کارگر توسط هر شکل سرمایه و نیز دولت پایه استثمار انسان است.

انسان‌ها اعم از اینکه کار ذهنی انجام دهند یا کار یدی، برای سرمایه‌دار مولد کار کنند یا غیر مولد یا دولت، همگی حین کار کار مازاد ایجاد می‌کنند.

دوم، ارزش مصرفی نیروی کار به صورت بالقوه دارای عنصر عام ارزش‌آفرین است. این عنصر فقط زمانی که نیروی کار در اختیار سرمایه‌ی مولد قرار می‌گیرد بالفعل می‌شود و حین مصرف شدن، ارزش

و ارزش اضافی تولید می‌کند. ارزش‌آفرینی کالای نیروی کار تنیده در آن و مشخصه‌ی جدا نشدنیش می‌باشد. کارایی این مشخصه و مولد شدن کار، بستگی به نوع سرمایه دارد و مولد مصرف شدن یا نشدن نیروی کار، هیچ ربطی به عامل کار ندارد. اگر خریدار امکانات تولیدی در اختیار عامل کار بگذارد، عنصر ارزش‌آفرین نیروی کار فعال می‌شود و کار مازاد تبدیل به ارزش اضافی می‌گردد. اگر خریدار نیروی کار آن را غیر مولد مصرف کند، اما، ارزش اضافی فقط مختص سرمایه‌ی مولد نیست، بخشی از آن در اختیار سرمایه تجاری و مالی و دولت قرار می‌گیرد تا ضمن تامین هزینه‌های معمول خود، کالای نیروی کار را از کارگر بخرند. آنها کالای نیروی کار را در حداقل «قیمت» بازار -مزد حداقل- حتی کمتر می‌خرند، تا از این طریق ارزش اضافی در اختیارشان کمتر کاهش یابد و بیشتر جذب سرمایه شود.



سرمایه غیرمولد هر چه مزد کمتری بپردازد، ارزش اضافی باقیمانده برای ارزش افزایی سرمایه‌اش بیشتر خواهد شد. در واقع ارزش اضافی که از گلوی حامل کار نامولد گرفته شده است به واسطه‌ی کار مازاد در گلوی هیولای همیشه‌گرسنه‌ی سرمایه ریخته می‌شود. دولت نیز نه تنها مابه‌ادای کار مازاد کارکنان خود را نمی‌پردازد، بلکه ارزش نیروی کار را نیز که در قالب دستمزد حداقل است، هر چه بیشتر کاهش می‌دهد تا ارزش اضافی اخذشده از کل ارزش اضافی اجتماعی را - مالیات، عوارض، حق امام و ... برای بسترسازی و محافظت از مناسبات سرمایه‌دارانه و تحمیق و سکوت استثمارشوندگان در هزینه تبلیغات، سرکوب و خرید تجهیزات صرف می‌نماید.

نتیجه روشن است: **انسان‌ها اعم از اینکه کار ذهنی انجام دهند یا کار یدی، برای سرمایه‌دار مولد کار کنند یا غیر مولد یا دولت، همگی حین کار، کار مازاد ایجاد می‌کنند.** از آنجا که کارگر نامولد مانند کارگر مولد بخشی از کارش پرداخت نمی‌شود، مانند کارگر مولد استثمار می‌شود. شکی نیست که کارمزد یا کار پرداخت‌نشده همیشه ارزش اضافی تولید نمی‌کند، اما مبنای غصب ارزش اضافی، غصب کارمزد است. به‌طوریکه هر چه بخش کار مازاد یا کار اضافی بیشتر باشد درجه‌ی استثمار نیروی کار بالاتر است. به همین دلیل نرخ ارزش اضافی کارگر نیست که درجه‌ی استثمار نیروی کار را نشان می‌دهد، اتفاقاً بالعکس، درجه‌ی استثمار دقیق نیروی کار -نسبت کار مازاد به کار لازم- است که نرخ ارزش اضافی را بیان می‌کند. لذا عدم پرداخت مابه‌ادای کارمزد توسط هر شکلی از سرمایه و دولت، چه ارزش اضافی تولید شود چه ارزش اضافی تولید نشود، استثمار است و استثمار شالوده‌اساسی سرمایه‌داری و ارزش یابی و ارزش‌افزایی سرمایه است. انسان نیز، یا استثمار می‌شود، یا استثمار می‌کند یا برای محافظت از استثمارکنندگان و شرایط عینی استثمار عامل تحمیق و سرکوب می‌شود.

جایگاه اجتماعی در جامعه‌ی سرمایه‌داری

جایگاهی که انسان‌ها در سازمان جامعه‌ی سرمایه‌داری دارند یا مجبور شده‌اند داشته باشند، بیان رابطه‌ی آنها با استثمار است. موقعیت انسان‌ها نسبت به استثمار، جایگاه اجتماعی آنها را مشخص می‌کند:

استثمار شالوده‌اساسی سرمایه‌داری و ارزش یابی و ارزش‌افزایی سرمایه است.

۱- اکثریت افراد با انجام کار معینی، نقشی فعال در فراهم‌آوردن امکانات زیست جامعه دارند اما چون فاقد ابزار و امکانات کار تولیدند و به‌جز نیروی کار خود چیزی ندارند، برای ادامه‌ی حیات مجبورند نیروی کارشان را بفروشند و قیمت آن را در قالب مزد به دست آورند. آنها به دو دلیل در جامعه سرمایه‌داری یا در وضعیت موجود در **جایگاه طبقه‌ی کارگر** قرار می‌گیرند. اول نقش واقعی در جامعه دارند و با صرف نیروی کارشان چه ذهنی چه یدی- به صورت مولد یا نامولد برای سرمایه‌داران و دولت کار می‌کنند. دوم چه ارزش اضافی تولید کنند چه نکنند، مابه‌ادای کامل روزانه کارشان را نمی‌گیرند، بلکه هزینه‌ی بازتولید نیروی کارشان به آنها پرداخت می‌شود که چنانکه شاهدیم این‌هم به صورت کامل پرداخت نمی‌شود. آنها استثمار می‌شوند. پزشکان جوان مزدبگیر در بیمارستان‌ها، رفتگر شهرداری، کارگر یک کارخانه، دست‌فروش کنار خیابان، یک معلم، یک مترجم، کارشناس ثبت و دارایی یک پیک و ... فاقد ابزار و امکانات تولیدند و استثمار می‌شوند. معلم نیز چه برای دولت کار کند چه برای سرمایه خصوصی، در اوج رونق و خوش‌خوشان سرمایه، مابه‌ادای کامل روزانه کارش را نمی‌گیرد. لذا استثمار می‌شود و در جایگاه کارگر قرار دارد. آنچه سطح زندگی



افراد این جایگاه از جمله معلمان را متفاوت می‌کند، درجه‌ی استثمار نیروی کارشان است و تأثیری در تعلق جایگاهی آنها ندارد. افراد این جایگاه فقط زمانی این جایگاه را از دست می‌دهند که دیگر استثمار نشوند یا از استثمار شدن انسان محافظت کنند.

کارگران فرهنگی - معلمان عزیز ما - و نیز کلیه کارگرانی که برای سرمایه‌ی مولد - دولتی یا خصوصی - در نقش واقعی خود کار می‌کنند، کل ارزش اضافی جامعه را تولید و محقق می‌کنند. ارزش اضافی کل، متعلق به کلیه کارگران است و با عرق جبین آنها به‌وجود آمده است. اما در شکل سود، بهره یا رانت ارضی توسط اقلیت زیر تصاحب می‌شود:

۲- معدودی مالک ابزار و شرایط کار و تولید هستند. این افراد بدون آنکه نقش اجتماعی واقعی در تولید نیازهای بشر داشته‌باشند، بخش اساسی از کل ارزش اضافی تولیدکنندگان را تصاحب می‌کنند. جایگاه اجتماعی این معدود، جایگاه سرمایه‌دار است. سرمایه‌داران چون کارکرد اصلیشان تصاحب ارزش اضافی است. همین جایگاه را نقش خود نیز می‌دانند. نقشی که در فرآیند تکامل تاریخ غیرواقعی و موقت است مانند برده دار و فئودال.

البته جایگاه‌های اجتماعی ایجابی در مناسبات حاکم، محدود به کارگر و سرمایه‌دار نیست. جایگاه‌هایی بین این دو جایگاه به طبع استثمار و سلطه‌گری سرمایه به‌وجود آمده است که به جز معدوی، نقش اجتماعی واقعی ندارند. به آنها اقتشار میانی می‌گویند. اقتشار میانی، گروه سوم جامعه و خود چند لایه هستند:

۳- الف) افرادی که مانند کارگران فاقد ابزار و شرایط کار و تولیدند، پس کار میکنند اما مزد آنها بر خلاف اکثریت بسیار بالاتر از ارزش نیروی کارشان حتی بالاتر از ارزش کارشان است. این مزد بالا، از محل ارزش اضافی کل جامعه به‌دست آمده است. آنها استثمار نمی‌شوند در ماحصل استثمار دیگران سهم هستند. جایگاه‌های اجتماعی مانند مدیران پروژه‌ها، کنترل‌کنندگان تولید، مدیران فروش و بازاریابی، مدیران رسانه‌های تلویزیونی، مدیر عاملین استخدامی، مدیران مدارس دولتی و... در این ردیف جای دارند. ب) افرادی که مانند سرمایه‌داران مالک ابزار و امکانات تولیدند و مزدبگیران محدود دارند اما خودشان هم مانند کارگران کنار مزدبگیرانشان کار می‌کنند. آنها استثمار نمی‌شوند، با به دست آوردن بخشی از کل ارزش اضافی، درآمد بالاتری دارند. جایگاه‌هایی مانند پیشه‌وران و کسبه دارای کارگر، وکلای مالک دفتر وکالت، پزشکان دارای مطب، سهامداران کارگاه‌ها و شرکت‌های کوچک که خودشان کار می‌کنند و یک یا دو کارکن دارند. ج) افرادی نیز با هدف حفظ و ادامه‌ی نظام حاکم، نیروی کارشان را صرف خدماتی در حوزه‌های سیاسی، نظامی، انتظامی، امنیتی و قضایی می‌کنند. این گروه نقش غیرواقعی دارند. نقش آنها همان جایگاه‌های اجتماعی است که دولت برای محافظت از مناسبات سلطه ایجاد کرده است. جایگاه اجتماعی یا نقش اجتماعی مانند: رهبر، رئیس جمهور، وزیر تا سفیر، رؤسا و مدیران دولتی، اطلاعاتی‌ها، زندانبانان، شکنجه‌گران، فرماندهان، سرهنگ، سردار، فرمانده، سرلشکر، و....

افراد گروه الف، ب و ج اقتشار میانی هستند و چون جایگاهشان، نقش اکثر آنها در جامعه می‌باشد جایگاه‌های اجتماعی متعدد دارند. موقعیت آنها شتر مرغوار بین کارگر و سرمایه‌دار است. سرمایه‌دار نیستند اما مانند آنها، ارزش اضافی دیگران باعث زیست بهترشان می‌شود، کارگر نیستند و استثمار نمی‌شوند اما شبیه کارگران با فروش نیروی کارشان، مزدبگیر هستند. منتهی وقتی رونق است چنان درآمد بالایی دارند که می‌توانند بالا بپزند و سرمایه‌دار شوند. اما در دوره‌ی بحران مثل این روزها درآمدشان کم می‌شود حتی امکان دارد ارزش کارشان را هم به‌دست نیاورند و به کارگران



بپیوندند. جابجایی احتمالی جایگاه نیروهای میانی این واقعیت را تغییر نمی‌دهد که اکثریت انسان‌ها در جایگاه اجتماعی کارگر، استثمار می‌شوند. ارزش‌افزایی مستمر سرمایه، ریخت و پاش سرمایه‌داران و زندگی راحت گروه میانی بدون استثمار کارگران میسر نیست. ولی همانطور که جایگاه اجتماعی برده و رعیت تحمیلی و مغایر ذات انسان آزاد بودند و از بین رفت، جایگاه کارگر نیز تحمیل‌شده به انسان و از بین خواهد رفت. آنچه باقی می‌ماند نقش‌های واقعی انسان در جامعه است. جایگاه‌های اجتماعی، موقعیت‌هایی ایجابی و غیر طبیعی هستند و پایدار نخواهند ماند. دارندگان نقش‌های اجتماعی واقعی، تنها کسانی در جامعه‌ی موجودند که برای ایجاد جامعه‌ای عاری از سلطه، می‌توانند با حفظ نقش اجتماعی‌شان، جایگاه اجتماعی خود را که ناشی از روابط سلطه است، براندازند.

جایگاه اجتماعی معلم

معلم از نظر نقش اجتماعی یعنی آموزش و تعلیم و تربیت از جوامع اولیه تا برده داری تا ارباب رعیتی و تا امروز که سرمایه‌داریست، نقش اجتماعی یکسانی دارد و این نقش با هر عنوانی (آموزش‌دهنده، معلم، آموزگار، استاد) نقشی واقعی، ارزشمند و پایدار و در تولید و بازتولید شرایط زیست کارا و ضروری بوده، هست و خواهد بود. اما جایگاه اجتماعی که به او در جامعه سرمایه داری تحمیل شده‌است کدام است؟ معلمی که نیروی کارش را در مقابل مزد در اختیار دولت یا مدرسه غیرانتفاعی یا موسسات می‌گذارد استثمار می‌شود یا استثمار می‌کند؟

معلم مثل هر فردی که دارای نقش واقعی در جامعه می‌باشد در رابطه‌ی سرمایه‌دارانه موجود، مالک کالایی به نام نیروی کار است. این کالا صرف‌نظر از تخصصی که معلم دارد، بالقوه دارای عنصر عام ارزش‌آفرین است یعنی نفس کار زنده معلم حین مصرف ظرفیت ارزش‌افزایی و ارزش‌آفرینی دارد و فعلیت یافتن این ظرفیت وابسته به آن است که کالای نیروی کارش به چه صورت مصرف شود. از منظر معلم، اینکه برای چه کسی کار کند، نیروی کارش ارزش‌آفرین باشد یا نباشد، اینکه خریدار نیروی کار معلم آن را مولد یا نامولد مصرف کند، کوچکترین ربطی به معلم ندارد. اگر تدریس خصوصی کند و از محل درآمد خانواده مزد بگیرد، گرچه ارزش نیروی کارش را می‌گیرد اما چون برای سرمایه کار نکرده‌است، عنصر ارزش‌آفرین کارش فعلیت نمی‌یابد. اما اگر همان معلم -دقیقاً- همان معلم از طرف یک شرکت خصوصی به همان خانه برود یا در یک مدرسه غیر انتفاعی کار کند در فرایند ارزش‌یابی و ارزش‌آفرینی سرمایه وارد می‌شود، عنصر ارزش‌آفرین کارش فعال می‌شود و برای سرمایه ارزش می‌آفریند یا کارش مولد می‌گردد. وقتی برای دولت کار کند کارش نامولد است. لذا کالای نیروی کار معلم خود به خودی مولد یا نامولد نیست این خریدار کالا است که با تعیین نوع مصرفش، کار را مولد یا غیر مولد می‌سازد. برای معلم آنچه حائز اهمیت است آن است که در بازار چه کسی کالای نیروی کارش را مناسب‌تر می‌خرد، سرمایه‌دار مولد یا غیر مولد، سرمایه‌ی خصوصی یا سرمایه‌ی دولتی، کدام مزد بیشتری می‌دهند. معلم در هر حال استثمار می‌شود زیرا نیروی کارش حین مصرف، کار مازاد ایجاد می‌کند و این بخش از کارش وقتی پرداخت نشود، با درجاتی متفاوت استثمار شده‌است. تفاوت مزد معلم «رسمی» و «خرید خدماتی» با سابقه کار یکسان در درصد کار مازاد پرداخت نشده یا درجه‌ی استثمار نیروی کار آنهاست. مزدی که معلم در بهترین حالت یعنی در دوره رونق می‌گیرد. ارزش کارش نیست، فقط هزینه بازتولید نیروی کار خود و خانواده‌اش می‌باشد. در دوره‌ی بحران مزدش بسیار کمتر است، حتی هزینه بازتولید نیروی کارش را جواب نمی‌دهد و مجبور است،



کارهای دیگری هم داشته باشد. زیرا و از این نظر که فاقد ابزار و شرایط کارست، مجبور است کار کند و کار مازادش، چه ارزش اضافی تولید کند چه وارد فرآیند سرمایه‌ی غیرمولد شود، بلاشک استثمار میشود و در جایگاه کارگر است.

برخی معلمان و صداهای بسیاری از مدافعان نظام سلطه -مدعی «صدای معلم» شده‌اند. می‌گویند معلمان، خود را کارگر نمی‌دانند، می‌گویند معلمان متعلق به طبقه‌ی

معلم مثل هر فردی که دارای نقش واقعی در جامعه می‌باشد در رابطه‌ی سرمایه‌دارانه موجود مالک کالایی به نام نیروی کار است. این کالا صرف نظر از تخصصی که یک معلم دارد بالقوه دارای عنصر عام ارزش‌آفرین است، یعنی نفس زنده‌ی کارمعلم حین مصرف ظرفیت ارزش‌آفرینی دارد فعلیت‌یافتن این ظرفیت وابسته به آن است که کالای نیروی کار به چه صورت مصرف شود.

«متوسط» و «خرده‌بورژوازی جدید» هستند. این نگرش، گفتمانی ایدئولوژیک می‌باشد که بیش از یک قرن است ایدئولوگ‌های نظام سرمایه‌داری بر مبنای واقعیت لایه‌های میانی در جامعه تعریف کرده، ساخته و پروراندند تا با هویتی برتر به نام «متوسط» اقشار تحت ستم را متفرق و مانع اتحاد استثمارشدگان شده و نیز گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر را پنهان کنند. گرچه بحران اقتصادی این انتزاع را این روزها به چالش کشانده است

ولی در قرن گذشته کم موفق نبوده‌است. در مطالب تاریخی آمده است یکی از برده‌داران یونان پیشنهاد کرد به همه‌ی برده‌ها لباس یکسان بپوشند. برده‌دار دیگری که زیرک‌تر بود مخالفت کرد و گفت اگر برده‌ها همه یکسان لباس بپوشند به جمعیت خود واقف می‌شوند و علیه ما شورش می‌کنند، همان بهتر که در ظاهر متفاوت باشند و فقط آنها که لخت هستند برده به نظر آیند. سیاست برده‌دار زیرک همچنان ادامه دارد. به کارگران جامعه‌های متفاوت طبقه‌ی «متوسط»، «کارمند»، «رسمی» و ... پوشانده‌اند. تنها افرادی بدون جامعه‌ی هویتی هستند که با دستشان کار می‌کنند، زمختند و لباس یک شکل کارگريشان یا صورت سیاه معدنیشان درست مانند برده‌ی لخت، آنها را در ظاهر کارگر نشان می‌دهد!! مدعیان «صدای معلم» به نظر می‌رسد از اخلاف همان برده‌دار زیرکند.

نگارنده در مقاله [هویت‌بخشی کارگران، هویت‌یابی دولت مدرن، همچنین برزخ هویتی، اعتراضات کارگری هویت ایدئولوژیک «کارمند» و کارگر «رسمی و غیررسمی»](#) را تبیین و نقد کرده‌ام. در این راستا در آینده باز هم خواهم نوشت. بلاخص آنکه در دنیای مجازی «صدای» اخلاف برده‌دار زیرک با فریفتاری از کیسه مارکس خرج می‌کند، تحلیل «طبقه‌ی» می‌کند و خود را «پایگاه خبری تحلیلی معلمان» معرفی نموده است.

یادداشت:

دو نکته

۱- کاربرد معلم در این مقاله محدود به معلمان مصطلح در جامعه نیست. من کلیه آموزش‌دهندگان اعم از آموزش در سطح مدرسه و متوسطه و دانشگاه یا موسسات آموزشی زبان و کامپیوتر و... را معلم منظور کرده‌ام.

۲- منابع استفاده شده در این متن، مقالات [افسانه و افسون طبقه‌ی «متوسط»](#)، [کالای نیروی کار](#) و فصل آخر کتاب

[نقد ایدئولوژی کمال خسروی](#) می‌باشند. این کتاب توسط نشر اختران در سال ۱۳۸۳، ۱۳۹۶، ۱۳۹۸ تا کنون چندین بار در کشور انتشار رسمی داشته است.